خواند ميد، غياث الدين بن همام الدين؛

تاريخ حبيب السير في اخبار افراد بشر، مقدمه از جـلال الـدين همـايي، تهـران، خيام ١٣٦٢. ٤ ج.

جلد سوم

تاريخ حبيب السير في‌اخبار افراد بشر

تأليف

غياث‌الدين بن همام الدين الحسيني

المدعوبه، خواند امير

مقدمه، بقلم، استاد جلال‌الدين همائي

فهرست مطالب، اعلام تاريخي و جغرافيائي، قبايل، كتب و (تصحيح متن)

زير نظر:

دكتر محمد دبيرسياقي

از انتشارات كتابفروشي خيام

تهران ـ خيابان شاه‌آباد

چاپ اول

در هزار نسخه بسال ۱۳۳۳ هجري خورشيدي

چاپ دوم

در يك هزار نسخه بطريق افست در چاپخانه گلشن در ۱۳۵۳

هجري خورشيدي.

چون ملك قطب‌الدين نيكروز در هرات اقامت فرمود و تسخير ملك كرمان را در نظر ملك معزالدين حسين كرت كه در آن زمان والي هرات بود آسان نمود و ملك داود و امير با فوجي از سپاه غور بمدد او تعيين مرد و نيكروز با آن لشكر متوجه كرمان گشته روز مختفي ميشد و شب مسافت مي‌پيمود تا بچهار فرسخي آن بلده رسيد و جناب مبارزي از وصول مخالفان وقوف يافته بنا بر تفرق سپاه در جوف ليل بجانب انار سر حد رقت و روز ديگر قطب‌الدين نيكروز همعنان ملك داود بشهر در آمده ضبط مملكت را پيشنهاد همت ساخت و امير محمد در انار سر حد سپاه بيحد جمع ساخته نوبت ديگر لواء توجه بصوب كرمان برافراخت و تا درئازه چهارطاق رانده در آن موضع در آن موضع ميان جناب مبارزي و قطب‌الدين نيكروز آتش قتال التهاب يافت و شاه شرف‌الدين مظفر و شاه سلطان كمال جلادت و پهلواني ظاهره كرده عوزبان روي بوادي فرار نهادند و امير مبارزالدين پيشگاه محكمه مردگانرا محل نزول زنده دلان ساخته در محاصرة شهريان بقدر امكان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پيش امير پير حسين چوپاني فوجي كثير از سالكان مسالك پهلواني بمدد رسيدند و ملك قطب‌الدين نيكروز خود را بد روز ديده و ديدة بختش تيره گشت و بار ديگر ببهانه آوردن سپاه راه خراسان پسش گرفت و ملك داود چند روزي در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج‌الدين عراقي كه مدبر امور كرمانيان بود از شهر بيرون رفت و خود را بنظر كيميا اثر امير محمد مظفر رسانيده منصب وزارت يافت و باصناف عواطف مخصوص گرديد و بعد از خروج او هر روز طايفة از مشاهير رجال و جماهير ابطال از ملك داود روي گردانشده به امير محمد مي‌پيوستند لاجرم آثار عجز وانكسار بر صفحات احوالش لايح گشت و قاصدي نزد جناب مبارزي فرستاد و التماس نمود كه عساكر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذارد و روي بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزي ابن ملتمس را بحسن قبول تلقي فرموده ملك داود از همان راه كه آمده بود باز گشت و امير محمد در جمادي‌الاخر سنه احدي و اربعين و سبعمائه بار ديگر بكرمان در آمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امير مبارزالدين محمد مظفر كمند همت عالي نهمت بر كنگره تسخير قلعه بن انداخت و انحصار از دور سلطان ابوسعيد بهادرخان تا آنزمان در تحت تصرف اخي شجاع‌الدين بود جناب مبارزي چند نوبت بپاي آن قلعه آسمان كردار لشگر كشيده لوازم محاربه و محاصره بتقديم رسانيد و مفاتيح قلعه بم و توابع را تسليم نموده روي مسكنت بر زمين سود و امير محمد نخست طريق عفو و

اغماض مسلوك داشت اما همدران اوان از وي خيال مخالفتي فهم كرده چشمه حياتش را بخاشاك ممات بينباشت.

مفسدان را بسياست رسانيد و پدر را بقلمة گرمسير فرستاد و آنجناب در آنحضار مريض گشته بيماري امتداد يافت شاه شجاع بتصور آنكه شايد بواسطة نقل مكان صحتي روي نمايد فرمود تا او را بقلعة بم بردند اما هيچ فايدة بر آن مترتب نشد و در اواخر ربيع آلاخر سنة خمس و ستين و سبعمائه مدت حياة جناب مبارزي بپايان رسيد نعش او را به ميبد نقل كرده در مدرسه مظفر به بخاك سپردند وجهه ترويج روحش ختمات گلام و اطعام فقراء و ايتام بجا آوردند و از امير محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاهمحمود شلطان احمد سلطان بايزيد و از جمله اعاظم فضلاء و محدثان شيخ سعيدالدين محمد بن مسعود الگازروني معاصر امير محمد مظفر بود و در بلدة فاخرة شيراز از بلوازم افاده و نشر علوم دينيه اشتغال مي‌نمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سير سيدالابرار صلي الله عليه و آله الاخيار مشهور است و آن سير بر زبان اهل خبر بسير گازروني مذكور وفات شيخ سعيد در شهور سنة ثمان و خمسين و سبعمائه بوقوع انجاميد و از شعراء آنزمان يكي مولانا ركن الدين الهروي است در ميان شاعران بركن صابن شهرت گرفته در روضه الصفا مسطور است كه در آن روز كه شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امير محمد مظفر كردند غير از ركن صابن هيچكس پيش جناب مبارزي نبود و چون آن فتنه روي نمود مولانا ركن‌الدين خود را از آن بالاخانه پايان انداخته زبان بدشنام و سفاهت بگشاد و روي بگريز آورد و در آن اثنا بر شاه شجاع بگذشت و از غايت خوف و حيرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا مي‌گفت شاه شجاع شمشيري بر شكمش زد و خدمت مولوي از پاي در آمده احشا و امعاء وي ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از براي خدا ترحمي فرماي شاه شجاع درخنده شده گفت معذور دار كه اين امر نا دانسته واقع شد و جراحان را طلبيد تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و ركن صابن در اندك زماني صحت يافته ملازمت شاه شجاع اختيار كرد و در آن اوان كه شاه شجاع به يزد مي‌رفت در يكي از منازل بار كن صابن آغاز مطايبه فرموده كيفيت آن واقعه را بيادش داد و پرسيد كه چند سال ديگر

ميخواهي كه زنده باشي مولانا گفت ده سال ديگر و همان ساعت مزاجش متغير گـشته از خرگاه بيرون رفت و چون بخيمه رسيد جان بقابض ارواح سپرد.

ذكر پادشاه جهان مطاع جلال‌الدين شاه شجاع

طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صورت حقايق معاني بود و همـاي همـت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشيانه سدره پرواز مي‌نمود طينت طيبه‌اش بـصفت كـرم و تواضـع موصـوف و ذات خجـسته‌اش بمكـارم اخـلاق و محاسـن آداب معـروف و وفـور شجاعتش ماحي آثار اسفنديار و رستم دستان و كمال سخاوتش ناسخ اطـوار معـن بـن زايده و حاتم و در احياء مراسم عدل و انصاف بـا كـسري معـادل و در تحـصيل مـسائل محسوس و منقول سرخيل ارباب فضائل قوت حافظه‌اش بمرتبة بود كه هفت هشت بين عربي را بيك خواندن از بر مي‌كرد وجودت افكار

ذكر رفتن ميرزا ابابكر به دارالامان كرمان و بيان مآل حال آن پادشاه بيسامان

ميرزا ابابكر چون از دست برد سپاه امير قرايوسف پاي دروادي فـرار نهـاد عنـان عزيمت بطرف كرمان انعطاف داد و در آن زمان امير ايدكوبرلاس كه بفرمان امير تيمـور گوركاني كه مدتي مديد حكومت آن مملكت تعلق بـاو مـي‌داشـت وفـات يافتـه بـود و پسرش سلطان اوبس آنجا ايالت مي‌نمود و چون سـلطان اوبـس از قـرب وصـول ميـرزا ابابكر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجاي آورد و ميرزا ابـابكر بكرمـان آمـده سلطان اوبس را پادشاهي با استقلال يافت نا بـرة رشـك در بـاطن او شـعله زد و قـصد استيصال سلطان اوبس نمود و سلطان اوبس نيز قيد و حبس شاه‌زاده را با خـود مخمـر گردانيد و در آخر روزي طبل جنـگ فـرو كوفتـه قـصر ميـرزا ابـابكر را احاطـه كـرد و مصلحان در ميان افتاده بران قرار دادند كه كرمانيان قصد عرض ميرزا ابابكر نكننـد و او را از شهر بيرون رفته بي آنكه ويراني نمايد به مملكت ديگر شتابد آنگاه ميـرزا ابـابكر از

كرمان بسيستان شتافت و ميان او و حاكم آنجا شاه قطب‌الدين طريقة محبـت و اتحـاد پديد آمده اينمعني موجب آن شد كه خاقان سعيد شاه رخ ميرزا لشگر بقراة و سيستان كشيد و آن ولايت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانيد و ميرزا ابـابكر بـار ديگر عنان بصوب كرمان تافته در عشر آخر جمادي الاخر سنة احدي عـشر و ثمانمائـه خطة بم مخيم او شد و سلطان اوبس از اينخير در حيرت افتاده مقارن آن حال لشگري كه بجانب گرمسير فرستاده بود رسيد لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حركت آمد و ميان او و ميرزا ابابكر چند كدت محاربـه دسـت داده گـاهي ميـرزا ابابكر بديدن بيكر ظفر مسرور مي‌گشت و احياناً سـلطان اويـس را صـورت نـصرت روي مي‌نمود و در نوبت آخر شاه‌زاده شكـستي فـاحش يافتـه زخمـي كـاري خـود و از بـن دارفاني رخت بسراي جاوداني برد له الحكم و اليه ترجعون.

گفتار در بيان شمه از احوال ميرزا پير محمد و ميرزا رستم

و ميرزا اسكندر بعد از وفات صاحبقران داراي فريدون فر

در حين فوت صاحبقران ممالك ستان امير تيمور گوركان ميـرزا پيـر محمـدبن عمر شيخ بردار الملك شيراز استيلا داشت و برادرش ميرزا رستم در اصـفهان حكومـت مي‌نمود و برادر ديگرش ميرزا اسكندر در همدان و چون آنخبر محنت اثر بفارس رسـيد ميرزا پير محمد بعد از تقديم مشورت بمناسـبت آنكـه واده‌اش ملكـت آغـا بنـت‌خـضر اوغلان در